

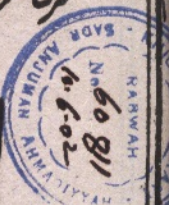
حق موجود و مشهود

ذَلِكَ الْكِتَابُ الْرَّيْبُ فِيهِ

۱۸۸۵

ارباب شریعت و طریقت را مؤثره هدایت و اصحاب معرفت و حقیقت را توفیق سعادت یا و کوه دین
زبان فیض اقتران کتاب مستطاب لب الالباب احادیث و قرآن گلشن ازهار ذوق و وجد
فقرن اسرار توحیدی سیم به تقابیس المجامیس المعروف به

اشارت سیدی



از ملفوظات قطب مدار غوث روزگار سلطان العارفين خليفه السلف في السموات والارضين مكرمه
خلک الولاية والعرفان المتصرف في الاكوان روح المعرفت قلب الحقيقة نور نفس وجود
بكت ذات مقدس حضور اقدس قبل اهل توحيد حضرت خواجہ غلام فریدی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ جمع
کرده بنده مکن الدین پر بار سونگی ثبته اللہ تعالیٰ علی الصدق والیقین است بفرمان هدایت
بنیان سند الکاملین محبۃ الواصلین قطب الموحیدین شیخ الاسلام محبوب الہی مورد انوارنا شناسی حضرت
خواجہ محمد بخش مجاہدین دام فیضہ و مع اللہ الناس بطول بقا بحسن توجہ افتخار الملک فخر الامراء
صاحب نژادہ محمد عبد العلی خان صاحب بہادر امیر نیک سلمہ ربہ

طبع و تصدیق کردہ بہ تمام مقادیر خان فی طبع

۱۳۱۵

گذارش کرد حضور خواجہ بقاہ السد تعالی ببقاہ دافعنا وایاکم بقاء آن تواضع و انکسار
 دنیا ازش را دیده بردی رحم بسیار فرزدند بعد از آن روز هر وقت که دی می آمد بروی
 کمال شفقت و لطف می فرمودند. و گاه گاه بادی خلوت نیز می نمودند. که دی طالب
 راه خدا بود. مقبوس بمقصد بوقت مغرب شب دوشنبه ہشتم از ماہ جمادی الاولی
 سال مذکور ہجری المقدس دولت پای بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی سالی
 بہتر ازین نیست حاصل گردید. بجای نماز گسترده شد حضور خواجہ بقاہ السد تعالی ببقاہ
 خود اقامت گفتند. و نماز بجماعت گذاردند چون از تمام نماز فارغ شدند. یک قاب پر از
 شیرینی بارشاد حضور حاضر آوردند حضور قدری در دو طشت اندازید. انگاہ فرمودند
 کہ یک طشت بر دروازہ دیوڈھی معلی بہسید یک طشت مولوی محمدین سکندہ چکری
 برسانید. و باقی شیرینی را بر حاضرین این مجلس تقسیم سازید. خادمی برخواست و تہنیر
 شیرینی پرداخت از آن شیرینی این بندہ را ہم نصیب رسید بعد از آن ہر کس مطالب خود
 عرض می کرد. و جواب با صواب می یافت چنانچہ شخص عرض کرد کہ من علم طب خوا
 و مردم را از برای معالجتہ نمیخوانند. و بہ معاش تمام عمرت است نہایت تنگ گذران
 ہستم بر حال پائمال ام رحم نموده آید. توجہ ظاہری و باطنی شامل حال این مبتد
 فرمایند تا طبابتش روان یابد. حضور حضرت خواجہ بقاہ السد تعالی ببقاہ این تق
 را شنیدہ ہیچ جواب نہ فرمودند. بعد از آن شخص دیگر عرض کرد کہ قبلہ پدر من از کما
 دست کاری کنانیدہ است دعا فرمایند کہ چشم او بینا شود حضور خواجہ بقاہ السد
 ببقاہ حجت بینائی او دعا خواستند بعد از آن بنیدی از ذکر گرفتہ تا تک بر زبان
 بعد از آن تختہ ذکر مرا غلام احمد صاحب قادیاہی و عبد السد آہتم پادری کہ معاند

بود افتاد حضور خواجہ البقاہ السد تعالی بقاءتہ فرمودند کہ اگر چه عبد السد اہم پادری از مرد
 اندازہ ملت پیش گوئی مرزا غلام احمد قادیانی کہ نسبت موت وی کرده بود بیر و ن افتادہ
 است چنانچہ بعد میعاد پیشگوئی فوت شدہ مگر بہ نفس مرزا صاحب مردہ است
 اندرین اثنا یکی از حضار مجلس عرض کرد کہ ہمین عبد اللہ اہم کہ بید دعای مرزا
 قادیانی مردہ شد ہمان شخص است کہ ہر سال سرش تزدانگریزان فروختہ می شد
 یا نہ حضور خواجہ البقاہ السد تعالی بقاءتہ فرمودند و دلبوسید احمدی چہر لی است اوسلمان
 است و این عبد السد اہم نصرانی است . انکہ شخصی دیگر گفت کہ عماد الدین لا ہر
 پادری نیز مردہ است . یا نہ حضور خواجہ البقاہ السد تعالی بقاءتہ فرمودند . او نیز
 زندہ است بعد از ان ہمان شخص طیب کہ پیشتر عرض کردہ بود . از حضور خواجہ
 نہ شنیدہ اکنون باز عرض کرد . تا ہم در جواب بیچ نہ فرمودند . سیوم بار پرسیدند کہ
 طب خواندہ کجا است دی دست بستہ عرض کرد کہ اینک بندہ نشستہ است
 حضور فرمودند میان باہر نماز اسم یا باسط ہفتاد و دوبار و اسم یا عزیز نو د و چار بار
 میخواندہ باش مقبوس ہستم بوقت عشاء شب پنجشنبہ بیت دیگر از ما
 جمادی الاولی سال نیکوہ دولت پای کبوس زیارت حضرت اقدس کہ عبادتی و
 سعادت بہترین نیست دست داد سخن در ان افتادہ بود کہ مسال قحط و گرانی
 غلہ بدرجہ غایت رسیدہ است و خون آلودت کہ غلہ از جہان مفقود گردد
 و نفاذ پذیرد . حضور خواجہ البقاہ السد تعالی بقاءتہ و نفعنا و ایاکم بقاءتہ فرمودند کہ
 انواع اشیا کہ مخلوق و پیدا شدہ اند گاہی مفقود و منقوذ نشدہ اند و خواہند
 مردم چون کثرت صرف و فحش شدن آن نوع می بیند . خائف و ترسان گشتہ میگویند

اندرین اثناء این بنده که سترین رکن الدین شنبه الله تعالی علی الصدق والیقین بزرگوار
 بدعا برداشت مگر در حالت دعا سوره فاتحه خواندن شروع کرد و بیست و نه بار سوره
 فاتحه را بخواندم که حضور خواجه البقاه الله تعالی از دعا فارغ شده اند - آنچه من سوره فاتحه را
 خوانده ام هم دعا شد و هم مقدار دیر و درنگ دعا خواستن حضور خواجه البقاه الله تعالی
 ببقایه معلوم گردید - که همیشه بوقت دعا ختم اعراض مشایخ کرام و هنگام عبادات
 این چنین نادیر بسیار دعا میخواندند تا اینجا آنچه نوشته شد استحضار آن وقت است
 که حضور خواجه البقاه الله تعالی در کوٹ شریف رونق افزا بودند **مقبوس هجدهم**
 بوقت ظهر روز یکشنبه بیست و هشتم از ماه رجب سال سیزده و چهاردهم
 بحجری المقدس دولت پائے بوس و زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادتی بهتر
 ازین نیست حاصل شد - حضور خواجه البقاه الله تعالی ببقایه و نفعنا و ایاکم ببقایه
 در محل نوکه تاریخ بنا و تعمیر او ازین مصرعه - زکاخ خاص تاریخش مبین شد - **برینگ**
 زرفشان نشسته اند همه غلامان و خدام علقه بسته گرداگرد بر فرش گلیم نشسته این
 بنده سر خود را بر اقدام فیض توأم حضور خواجه البقاه الله تعالی داشته بوسه داد و
 مبارکباد و جلوس محل نوموده نشست حضور خواجه البقاه الله تعالی ازین بنده خیر و عافیت
 پرسیدند این بنده دست بسته نیاز کرد و دعاے درازی عمر و سندر آراے خدام
 کرد اندرین اثناء احوی صاحب مولوی غلام احمد اختر جواب خط مزرا غلام احمد صاحب
 قادیانی که بفرمان حضور لعیارت عربی نوشته بود پیش حضور کرد - حضور خواجه البقاه الله
 تعالی ببقایه تمام مکتوب را مطالعه نمودند - آنکه فرمودند که بروے مهر من زده ارسال نمایند
 خادم مهر دار که نزد او مهر خواجه البقاه الله تعالی ببقایه میبود حاضر بود و مهر بران جواب نام

بنزد و ارسال کرد آن جواب نامه این بود من فقیر باب المد غلام فرید سجاده نشین
 الی مرزا غلام احمد صاحب قادیانی الحمد لله رب الارباب والصلوة
 علی رسولہ الشفیع بیوم الحساب و علی آلہ و الاوصیاء و السلام علیکم و علی من اجتهد
 و اصحاب اما بعد قدر سلت الی کتاب دہ دعوت بالمہابلة و طالبت بالجواب وانی و
 ان كنت عذیم القرمصت و لكن رائت جزئیة من حسن الخطاب و سوق القباب اعلم یا
 اغرا الاصحاب انی من بدمد حالک و اقف علی مقام تعظیمک لنبیل الثواب و اجرت علی
 لسانی کلمة فی حقک الای بالنبیل در عایتہ الاداب و الا ان اطلع لک بانی معترف بصلاح
 حالک بل ارتباب و موقن بانک من عباد الله الصالحین و فی سعیک المشکور شاب
 و قد اوتیت الفضل من الملک الارباب و لک ان نسل من اسد تعالی خیر عاقبتی
 و ادعویک حسن تاک دوله خوف الاطناب لازدورت فی الخطاب و السلام علی من
 سلک سبیل الصواب **بعد از ان** در باب مرزا صاحب فرمودند که مرزا صاحب مرد
 نیک و صالح است و فرزند من کتابی از تلہات خود فرستاده است کمال اوزان کتاب ظاہر است
 اندرین اثنا بعضی از علما ظاہر کہ حاضر خدمت حضور خواجہ بقاہ اسد تعالی نشسته بود نسبت مرزا صاحبان
 طعن کشادہ رو و اکار کرد حضور خواجہ بقاہ اسد تعالی در جوابش فرمودند فی نے دی مودی صادق است مخترقا
 و کاذب نیست این معاملہ جعلی و خود ساخت او نیست غایت مافی الباب آنکہ اورا
 اندک خطا در احتیاد و خطا در کشف است **بعد از ان** فرمودند کہ مردمان انا الحق
 گفته اند و وے اگر خود را محمد عیسیٰ قرار داده تا ہم عبد میگویند **بعد از ان** فرمودند
 کہ مولوی نور الدین حکیم کہ از مریدان صادق الارادات و راسخ العقیدت اوست
 وقتے در بہا و پور فرزند من آمدہ بود گفت من کہ مرید مرزا صاحب شدہ ام - دیگر از کلمات

و غیره از دشان پیچ ندیده ام - بحض این سه مرید و شان گردیده ام یکے اینکه
 مرزا صاحب علم ظاہری از صرف و نحو تا شرح ملا خوانده اند و آن نیز بوقت
 ملاذمت انگریزان کشتل دیگران فراموش کرده بودند - و اکنون انجمن تبحر و تخریر عالم
 هستند که قصائد عربی و فارسی و اردو و کمال فصاحت و بلاغت چل چیل بیت
 به یک دفعه بلا تامل انشاء مینماید و روزات معانی قرآن شریف که ما مردم را معلوم میشوند
 از کتب صوفیه که ما معلوم میکردیم علی الخصوص از فصوص الحکم و فتوحات مکی شیخ
 اکبر می الدین این العربی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مگر آنچه اسرار و روزات معانی قرآن شریف
 از زبان مرزا صاحب شنیده ایم در هیچ کتاب ندیده ایم و از هیچ کس بخبر مرزا صاحب
 نه شنیده ایم - دوم اینکه تا که در و شب مرزا صاحب را در عبادت خدا عز و جل
 مصروف و مشغول دیده ایم - سوم اینکه در اشاعت دین چنان کمربست بستاند که بی خوف
 و بے هراس شده با دشان و سلاطین هر دیار و امصار را دعوت اسلام کرده اند - چنانکه ملکه زمان با دشا
 لندن را برای شکستن شوکت صلیبی و کفاره عقیده تثلیث امر کرده بدین اسلام خوانده اند و بادشا
 و فرانس و روس را نیز دعوت کرده فرموده اند که تعاند باطل خود را گذارند و باسلام گرا سید و سلطان روم
 و امیر محمد رحمان بادشاه کابل و غیره همه را نیز دعوت نمود که حمایت اسلام کنند و هرگز خوف و هراس
 در دل ایشان راه نیافت - بعد از آن فرمودند که مرزا صاحب نسبت موت آنهم پادشاهی
 کرده بود - که و سے اندر عرصه یکسال خواهد مرد قضا و خلاف آن بوقوع آمد یعنی انتم
 پادری بعد از نقضای آن سال موعود در دیگر سال بخیر بعد از آن فرمودند که
 چون این حکایت پیش مولوی نور الدین که مرید مرزا صاحب است بیان کرده شد
 و سے گفت که اعتقاد ما مردم در حق حضرت مرزا صاحب بدین گونه نیست که بسبب

مخدوم آنهم پادری در آنسال که مرزا صاحب دعه کرده بود تزلزل پذیر گشته
 شود زیرا که این چنین خلاف دعه هاز پیغمبران نیز واقع شده است بسبب معصیتی که
 عند الله است چنانکه دقوه حدیدیه که حضرت محمد مصطفی احمد مجتبی رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم با صیاب خود فرموده بودند که اس سال طواف بیت الله خواهیم کرد حج خواهیم
 گذارد و فتح مکه نیز خواهیم نمود و حال آنکه بر سه امر میسر نشدند همچنان از حدیدیه یکفای که
 صلح کرده باز گردیدند بعد از آن حضور خواجه ابقاه الله تعالی فرمودند که این مولوی
 هم بلا نیست که در هندوستان او را علامه میگویند بعد از آن فرمودند که بسیار
 مردمان این نوع دعوی مهدیت کرده اند چنانچه سید محمد مهدی صاحب که خود را
 مهدی موعود میگفت پس علماء وقت بر دے خروج کردند و جنگها دادند تا آنکه
 سید محمد مهدی صاحب در جنگ برفت و معذا مشایخ گرام او را در فقر مسلم
 داشتند و شیخ عبدالحق دهلوی بکنه پیر پیروی شیخ علی متقی با سید محمد مهدی منازعه
 و مبارزه میداشت و خود هم عالم و محدث مشهور و بت شیع معروف بوده است
 بر فقر ایشان اقرار میدارد اگر چه ذکر سید محمد مهدی صاحب را در کتاب خود مثل اخبار
 نیادده اما بعضی از مریدان و خلفا او شان یاد کرده و گفته است نسبت ارادت
 فلاں شیخ به سید محمد مهدی مییونند و بعد از آن نماز ظهر در مسجد نور در که متصل کلخ
 خاص تو تعمیر شده است گذاردند انگاه از آن مسجد بیرون آمدند از طرف جنوب
 محل برآمد بویا بسیار و دراز گسترده بودند بر آن محفل آراے شدند و موسم سرما
 بود آفتاب روشن و در بے غبار و بے هوا گرمی آفتاب مطلوب بود همه مردم حلقه
 بسته بر آنواد نشستند حضور خواجه ابقاه الله تعالی به بقای منزل قرآن شریف

یک خطمه یک رساله از مرزا صاحب قادیانی که خود را عیسی بن مریم دهمدی موعود و
 آدم و مریم و مجید و چهاردهم صدی میگویند بنجاب حضور خواجه البقاء السد تعالی
 ببقائه و نفعنا و ایاکم ببقائه بدریغ فاک رسید و آن رساله که نامش ضمیمه انجام تمام
 است و آن خط هر دو پیش حضور خواجه البقاء السد تعالی خوانده شدند و خط بعینه
 اینجا نقل کرده شد آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم - نحمده و نصلی علی
 رسولہ الکریم من عبد الله الاحد غلام احمد عاقله الله و اید الی شیخ
 الکریم السعید حی فی الله غلام فرید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
 ابا بعد فاعلم ایها العبد الصالح قد بلغنی منک مکتوب ختم بخطر الاخلاص
 والمحبت و کتب بباتامل الحب والالفت جزا ان الله
 خیر الجزاء وحفظک من کل انواع البلاء الی وجدت الریح التقوی فی
 کلماتک فما اضعو ریاک وما احسن تمودج نفحاتک وقد اجر النبی
 صلی الله علیه وسلم فی امری وانشا علی احبابی و زمری و قال لا یصدقه
 الا صالح ولا یکذبه الا فاسق فشر فالك ببشارة المصطفی و اهاک من
 الرب الاعلی و من تواضع لله فقد رفعم و من استکبر فر د و نفع و انی
 ما زلت منذ رأیت کتابک و انست اخلاقک و آدابک ادعولک
 فی الحضرت و اسئل الله ان یتوب الیک بانواع الرحمت و قد اسر
 فی حسن صفاتک و مرزانت حصانتک و علمت انک خلقت موصیفة
 الحرینہ و اعطیت مکارم السمیة و اجن الی لقائک بهوی الجنان اکلان
 قد را الرحمن و قد سمعت لبعض خصائص نباهتک و ما نشر و جاهتک

من مخلصی الحکیم المولوی نور الدین فالآن انزاد مکتوبک یقیناً علی الیقین وصا
 الجرم عیاناً والنظر برهاناً فادع الله سبحانه ان یبقی مجدک وبنیانه ویمحیط علیک
 رحمته وغفرانه وکنت قلت للناس انک لانتلوی عذابک ولا تطعمک بطعامک
 فالبشرت بان قولی قد تمت وان فراستی ما اخطأت ورغبتی خلقک فی
 اقنوز بمرآک واسر بلفیاک فارجو ان تسرنی بالمکتوبات حتی یحیی من الله
 وقت الملاقات وآلان ارسل الیک مع مکتوبی هذا ضمیمه کتابی کما
 ارسلتها الی احبابی وفيها ذکرک و ذکر مکتوبک وارجو ان تقرأها ولو کان
 حرج فی بعض حظوبک والسلام علیک وعلی اعزتك وشعوبک فقط ویساً
 علی محمد سراج الحق الجمالی النعمانی من قادیان ضلع گورداسپور ۵
 ۲۲ شعبان المبارک ۱۳۱۳ھ

مقبوس بسیت وچیمارم بوقت ظہر در جمیع سیت و پنجم از ماه شعبان سال
 مذکور دولت پاسبوس ذریارت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
 میسر حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ بہ بقاہ و نفعنا وایکم بقاہ نماز ظہر را ادا
 ساختہ در مسجدی کہ متصل محل شریف است در گوشہ بغدادی اش نشسته اند
 عینک در دست داشته و قرآن شریف پیش نہادہ بقرا ت قرآن شریف آمادہ شدہ اند
 و تمامے حفصہ مجلس حلقہ سبہ نشسته اند اندرین اثنا حضور خواجہ ایفاہ اللہ تعالیٰ
 بطرف حضرت قطب الموحیدین خواجہ محمد بخش اطال السعمرہ ادا مہ بدوامہ نظر فیض اثر کردہ
 فرمودند کہ موی شہا ہم بسیار سفید شدہ اند و شان عرض کردند آری بسیار سفید گشتہ اند کہ حضور خواجہ البقاہ اللہ تعالیٰ
 فرمودند آن طرف نما ہمین کہ حضرت قطب الموحیدین کلاہ مبارک را از شرف خود فرو آوردند

نماز حضور خواجه البقاه الدتعالی بدولت خانہ شریف تشریف فرما شدند و این بنده یر و ثاق
 خویش آمد بعد از ساعت ابن بنده را قلم خوردن باز بخدمت خشریف حضور خواجه
 البقاه الدتعالی مشرف شد حضور مسند آراست بودند و همه حضار مجلس حلقه بستند
 نشسته اند آنکه حضور خواجه البقاه الدتعالی کلاه مبارک را از سر اشرف بیک دست
 بالا برداشتند و دیگر دست از زرقین شریفین موئے چند فرو داد و زدند من تیر شدم
 که برخیزم داین موئے مبارک را بگیرم مگر پیش از من میان برکت علی یابی که
 منظور خاطر حضور خواجه البقاه الدتعالی بود آن موئها را بگیرفت آنکه بسوئے من
 دید من اورا به نصف نصف کردن اشاره داد و موئے سر جنبانید و منظور کرد و آخر
 بر جائے او فرمود آن همه موئے مبارک را از دسے بگیرم و جز جان خود ساختم انشاء
 تعالی این موئے مبارک نزد من و نزد اولاد من تبرک خواهد بود الحمد لله علی ذلک
 مقبوس بیست و هفتم بوقت عشاء شب سه شنبه بیست و نهم
 از ماه شعبان سال مذکور دولت پادشاه بوس زیارت حضرت اقدس که عبادتے
 و سعادتے بهتر ازین نیست میسر گشت سخن در ذکر مرزا غلام حمد قادیانی و در بیان
 رد و قدح منکرین افتاده بودند دشمنی حاضر بود و صفت و ثناء مرزا
 صاحب کرد حضور خواجه البقاه الدتعالی ببقائه بدرجہ غایت خوش و مسرور شدند
 بعد از آن فرمودند که همه اوقات مرزا صاحب بعبادت خدا و عو جل میگذرانند
 یا نماز میخوانند یا تلاوت قرآن شریف میکنند یا دیگر شغل اشغال مینمایند و بر حمایت اسلام
 و دین چنان کمر محبت بسته که ملکه زبان لندن را نیز دعوت دین محمدی کرده است
 و پادشاه روس و فرانس و غیره را هم دعوت اسلام نموده است و همه سعی و کوشش

دور نیست که عقیده تثلیث و صلیب را که مرا سر کفر است بگذارند - و بتوحید
خداوند تعالی بگردند و علمای وقت را ببینید که دیگر گروه فلاسفه باطله رگذاشته
هست در پی این چنین نیک مرد که از اهل سنت و جماعت است و بر صراط مستقیم
است و راه هدایت می نماید اقتاده اند و بروی حکم تکفیه بسیارند کلام عربی او پسندیده
از طاعت بشریه خارج است و تمام کلام او مملو از معارف و حقائق و بدایت است
و از عقیده اهل سنت و جماعت و ضروریات دین هرگز منکر نیست بعد از آن
فرمودند که مرزا صاحب بر همه دین خود بسیار علامات بیان کرده مگر از انجمنیان
و دو علامات که بر کتاب خود درج ساخته بیان نموده است برتر و بدرجه غایت بر
دعوی مهدویت او گواه اند - یکی اینکه او گفته که در حدیث شریف آمده است که قال
النبی صلی الله علیه و سلم یخرج المهدی من قربة یقال لها کدعة ویصدق
الله تعالی بجمع اصحابه من اقصى البلاد علی عدة اهل بدر ثلاث مائة
و ثلاثه عشر رجلا معه صحيفة ختومة (ای مبطوعة) فیها عداد اصحابه
باسمائهم و بلادهم و دخلا لهم یعنی فرمودند بنی صلی الله علیه و سلم بدون آید مهدی
از دمی که گفته شد او را که عده که در اصل معیت کاویان است - دوم این است
که او میگوید که در دار قطنی این حدیث از امام محمد باقر رضی الله عنه روایت کرده است
که ان ملهد ینا الیتیم لم تکنوا منذ خلق السموات و الارض ینکسف
القمر لا اول لیلته من رمضان تنکسف الشمس فی النصف منه هرگاه خورشید
تقریباً شمس بتاریخ ششم ز ماه اپریل ۱۲۹۲ هجری شمرده صد و نود و چهار واقع
شد پس مرزا صاحب بر آن تمام محبت خود در اطراف و اکناف عالم اشتهار این

ارسال کرد که این پیشین گوئی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بر آن
 ظهور مهدی موعود فرموده بودند اکنون تمام شده است بر همه واجب که بمهدیت
 من اعتراف کنید و اقرار نمایند پس مولویان وقت طفله سوال کردند که از حدیث
 شریف این معنی بر می آید که از اول شب رمضان خسوف قمر شود و در نیمه رمضان
 کسوف شمس گردد و این خسوف بتایخ سنیز و هم رمضان واقع گشته و کسوف
 بتایخ نیست و هشتم رمضان بوقوع آمده این خلاف منطوق حدیث است ان
 خسوف و کسوف دیگر خواهد بود که در زمان مهدی بر حق وقوع باید - بعد از آن
 حضور خواجه الباقه الله تعالی بمقامه فرمودند سبحان الله بشنود آنچه مرزا صاحب
 معنی حدیث شریف مذکور بیان نموده و مولویان منکران را جواب داده است زیرا
 صاحب گفته که معنی حدیث شریف این است که بر آن تأیید و تصدیق مهدی با
 دو نشان مقرر اند از آن مدت که آسمانها در زمین پیدائده اند آن دو نشان در وقت
 کسوف مدعی بظهور نباده و آن دو نشان این است که در وقت ادعای مهدی موعود خسوف
 قمر در آن اول شب خواهد بود که آن شب از سه شب خسوف اول است یعنی شب
 سیزدهم از رمضان و کسوف شمس در آن روز خواهد بود که از ایام کسوف در میان
 روز است یعنی بیست و هشتم از رمضان بعد از آن حضور فرمودند که
 بیشک معنی حدیث شریف این چنین است که مرزا صاحب بیان کرده چه خسوف
 قمر همیشه بتایخ سیزدهم یا چهاردهم یا پانزدهم ماه واقع میشود و کسوف شمس
 همیشه در تایخ بیست و هفتم یا بیست و هشتم یا بیست و نهم ماه بوقوع می آید پس
 خسوف قمر که بتایخ مشتمل از ماه اپریل ۱۲۹۳ هجری قمری و چهارم غیسوی واقع

شده است و آن تاریخ نیز دهم رمضان که اول شب از شبهای شصت است بوقوع آمده و کسوف
 در میان روز و روزها کسوف شمس واقع گشته است بعد از آن سجد مبارک بر سر نیازمند نماز
 عشاء با جماعت گزار و ندبه میسر در آن جماعت داخل بود. آنگاه
 این بنده را قمر الحروف بر وثاق خود آمد حضور خواجہ البقاہ السد تعالی ببقائہ همچنان مشغول
 بخدا ماند مقبول نیست و هشتم بوقت عشاء شب جمعه تاریخ دوم از ماه رمضان شریف
 سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس که دولت پاسبی بوسه زیارت حضرت اقدس که عبادتی
 و سعادت بیتر ازین نیست میسر گردید حضور خواجہ البقاہ السد تعالی ببقائہ و نفعنا وایام ببقائہ
 فرض عشاء با جماعت گزار و ندبه و راتب گزارده دعای سبحان ذی الملك و الملكوت
 سبحان ذی العزت و العظمت و الهیبت و القدیرت و الکبری و الحیرت و سبحان ذی
 الحمی الذی لا ینزل الیموت سبح قدوس ربنا و رب المملکة و الروح اللهم اجرنا من النار
 یا مجید یا مجید یا خیر بر خوانند و برای شروع شدن حافظ غلامی که همیشه پیش امام حضور خواجہ البقاہ
 السد تعالی ببقائہ دی بوده است او را فرمودند که امشب یک سپاره بخوانی پس یک سپاره
 در تمام تاریخ خوانده شد حضور خواجہ البقاہ السد تعالی بدو تحانه تشریف فرما شدند این بنده را قمر الحروف
 و دیگر حضار بر وثاق خویش آوند مقبول نیست و نهم بوقت عصر روز جمعه تاریخ دوم از ماه رمضان
 سال مذکور دولت پاسبی بوسه زیارت حضرت اقدس که عبادتی و سعادت بیتر ازین نیست
 حاصل شد و همین روز در فضا س آسمان ابر بوده است حضور خواجہ البقاہ السد تعالی ببقائہ و
 نفعنا وایام ببقائہ پرسیدند که ابر تنگ است یا غلیظ همه حضار عرض کردند که غلیظ شده است
 چون حضور خواجہ البقاہ السد تعالی را فطره بدیدن ابر و باران محبت کمال بوده است برخاستند
 و فرمودند که بدیدم ملایر را زیارت کنیم بیرون از محل شریف آمده ابر را مشاهد نمودند آنگاه و سجد

بیعت ارادت بخیر کی روانیست بیعت محبت روا است انگاه عرض کردیم آنچه نسبت شانه زانند
 صاحب قدس سره دیر دو سلسله بیعت نوشته اند که چه فرق در بیعت ارادت بیعت محبت کرده که هر دو جا
 مطلق لفظ بیعت نوشته اند بهر حال ملا و از ان یکی بیعت ارادت و از دوم بیعت محبت بوده باشند موفد
 آن بیعت ارادت سوای یکی دیگر ناجانگه است انگاه برخاستند و نماز عشاء و تراویح حسب توبه یا جماعت گزارند
 و یک سپاره از قرآن شریف در ترویج شنیدند بعد از آن این بنده و همه حضار بر وثاق خویش آمدند
 و حضور خواجه البقاہ السدقہ العالی بقاء آنجا پیمان بخت مشغول بودند مقبوس
 سی و دوم - بوقت عشاء شب دوشنبه بتاریخ پنجم از ماه رمضان سال سیزده
 صد و چهارم و پنجم هجری المقدس دولت پاسبی بوس و زیارت حضور حضرت اقدس
 که عبادت و سعادت و بهتر ازین نیست حاصل شد سخن در حال نماز صاحب
 قادیانی افتاده بود شخصی گفت که نماز صاحب عزم کسر عقیده تثلیث نصاری داشته
 است و علمای زمان ایشان را مخالف شده بروی حکم کفر داده اند و قصه
 جدال دارند - حضور خواجه البقاہ السدقہ العالی بقاء و نفعا و ایاکم بلقاءه فرمودند که حق تعالی
 است طرف حق غالب است بعد از آن برخاستند و نماز یا جماعت گزارند و فرض سنن و وتر و رکعت
 اخیر از ترویج استاده را بخوندند و نیزه رکعت از تراویح نشسته گزارند و دو سپاره قرآن شریف و تراویح
 خوانده شد و بعد از ترکیب سجده کردند و السلام علی ابنی سجدہ دعائیه بود یا دیگر -

مقبوس سی و سوم - بوقت ظهر روز دوشنبه بتاریخ پنجم از ماه رمضان شریف
 سال سیزده صد و چهارم و پنجم هجری المقدس دولت پاسبی بوس و زیارت حضرت اقدس
 که عبادت و سعادت و بهتر ازین نیست حضور خواجه البقاہ السدقہ العالی
 بقاء و نفعا و ایاکم بلقاءه برپلنگ زرین که بروی بستر پاسبی گران قیمتی کشیده بودند

دوازدهم از ماه رمضان سال سیزده صد و چهاردهم هجری المقدس دولت پای بوس
 زیارت حضرت اقدس که عبادت و سعادت بهتر ازین نیست میسر شد حضور خواجہ
 ابقاہ الدتعالی ببقائہ ونفعنا وایکم ببقائہ نماز عشا و باجماعت گذاردند در ترایح سہ
 سیارہ انقرآن مجید شنیدند فرض و شفعہ اخیرہ از ترایح و دو تراستادہ ادا ساختند
 مقبوس چیل کدوم بوقت عشا رشب چہار شنبہ تبایخ چہاردهم از ماہ رمضان شریف
 سال سیزده صد و چہاردهم ہجری المقدس دولت پای بوس زیارت حضرت اقدس کہ
 عبادت و سعادت بہتر ازین نیست و ستاد حضور خواجہ ابقاہ الدتعالی ببقائہ ونفعنا
 وایکم ببقائہ نماز عشا باجماعت ادا ساختند و سہ پارہ از قرآن شریف در ترایح شنیدند مقبوس
 چیل سوم بوقت طرود چہار شنبہ تبایخ چہاردهم از ماہ رمضان شریف سال سیزده صد و چہاردهم ہجری المقدس
 دولت پای بوس زیارت حضرت اقدس کہ عبادت و سعادت بہتر ازین نیست حاصل
 گشت حضور خواجہ ابقاہ الدتعالی ببقائہ ونفعنا وایکم ببقائہ نماز طرود باجماعت گذاردند
 چون از تمام نماز فارغ شدند منزل قرآن شریف خواندند حضرت قطب الموحیدین صاحبزادہ
 صاحب ادامہ الدتعالی بدوامہ و دیگر حضار مجلس حلقہ بقیہ نشستہ اند اندرین اشعار طرف مرزا
 غلام احمد صاحب قادیانی نیک خط مدہ چند اوراق در مضامین فتح اسلام جلسہ اعظم مذاہب
 ہور بخیاب اقدس حضور خواجہ ابقاہ الدتعالی ببقائہ ونفعنا وایکم ببقائہ وایکم ببقائہ وایکم ببقائہ
 نم دیدند نگاہ اخوی صاحب مولوی غلام احمد را باز و اندر فرمودند کہ بخوان وی اول مضامین فتح
 اسلام جلسہ را بخواند و در وے عجب اسرار از معانی قرآن شریف درج بودند کہ عقل حیران میشد
 و حضور خواجہ ابقاہ الدتعالی بکمال توجہ آنرا سماعی فرمودند و میوے حضرت
 قطب الموحیدین صاحب زادہ صاحب ادامہ الدتعالی بدوامہ نظر فیض اثر کردہ ہم

می نمودند گاه گاه بطون آن دانشمند که نسبت بمزاج صاحب گوناگوار داشت تیز تر نظر فرموده
 نیز تسمیکه زندگوار اشاره می نمودند که بشنو چگونه کلامیت پر تاثیر و چگونه فصاحت و بلاغت است
 و از اسرار معانی قرآن شریف چه قدر در سفتا است **یعدان** فرمودند خطا بخوان پس
 مولوی موصوف آن خط را بخواند حضور بدرجه غایت مسرور و خورسند شدند و بر همه
 مبارک حضور خواجہ البقاع الداعی از حد زائد آثار بغیشت و مسرت نمایان بودند آن خط
 بعینہی نقل کرده شد و آن خط این است **بسم الله الرحمن الرحيم** محمد و نصلی
 علی رسولہ الکریم۔ بخیرت حضرت مخدوم و مکرم الشیخ الجلیل الشریف السید حبیبی فی
 میان غلام فرید صاحب کان الد معوضی عنہ وارضاه السلام علیکم ورحمة اللہ وبرکاتہ۔
اما بعد نامہ نامی و صحیفہ گرامی افتخار نزول فرموده باعث گوناگون مسرت ما گردید و
 بمقتضای آیتہ کریمہ انی الاحبس بح یوسف لولا ان تقنن و ان چندین هزار علما
 و صلی ابوے آشنای از کلمات لطیبات آن مخدوم بشبیدم شکر خدا که این سرزمین از ازا
 مردان حق خالی نیست که در اظهار کلمۃ الحق از لوم هیچ لایمی نمی ترسند و نورے دارند از
 جناب احدیت و فراتے دارند از حضرت عزت پس فطرۃ صحیحہ طهره ایشان را میکشد و
 احقاق حق بوح القدس تا سیرشان میفرماید عالم مدثم الحمد لله مصلق این امور آن مخدوم
 را یافتیم۔ اے برادر مکرم رجوع مشائخ وقت سوے این عاجز بسیار کم است و فتنه از
 هر سو پیدا پیش ازین حبیبی فی اللہ حاجی منشی احمد جان صاحب مرحوم لد سبانی که مؤلف کتاب
 طب روحانی نیز بودند بحال محبت و اخلاص بدین عاجز را دستے پیدا کرد و در بعضی
 نا اهل دید ایشان چیز با گفتند که بدین شیفت و شہرت کجا افتاد چون او شان را ان کلمات اطلاق
 شد متعقدان نمود و در مجلسے جمع کردند و گفتند که حقیقت اینست که چیزے دیر که شما

نه می بینید پس اگر از من قطع تعلق میخواهید بسیار خوب است مرا خود بردارے این تعلق با
 نموده ازین سخن شان بعضی میدان اهل دل بگریختند و اخلاص پیدا کردند که پیش از ان
 نیز نه می داشتند و مرا وقت ملاقات گفتند که عجب کار است که مرا افتاده که من قصد
 معصوم کرده بودم که اگر مرا میگز از زمین ایشان را گذارم لیکن امر عکس آن پیدا آید و قسم
 خوردند که اکنون بآن خدمت ما پیش می آیند که قبل ازین از ان تشاے نمود این بزرگ مرحوم چون
 بعد از مراجعت حج وفات کرد اعزّه و وابستگان خود را بار بار بمن نصیحت نمودند که بدین عاقل
 تعلق باے ارادت داشته باشید. وقت غزیت حج مرا نوشتند که مرا حشر تماست
 که من زمان شما بسیار کمتر یافتم و عمرے گرد این و آن بر باد رفت و فرزندان و همه مردان
 و زنان که اعزّه شان بودند بوجوبت شان عمل کردند و خود را در سنگ بیعت این عاجز
 کشیدند چنانچه از زرگارے در از فرزندان آن بزرگ سکونت کردیم بانه را ترک کرده اند
 مع عیال خود نزد من در قادیان میمانند و شخصی دیگر بر صاحب العلم است و رسنده
 که بر اے من خواب دیدند و دوباره من از ان حضرت صلی الله علیه و سلم در مجلس عظیم شهادت
 دادند و سوے من آن مکتوب نوشتند که در غیمه انجام تمام از نظر آن کرم گذشته باشد
 اما بنور جماعت این عاجز بدان تعداد نرسیده که بر من از خداے من عدد آن کشف
 گردیده بود میدانم که تا اکنون جماعت من از هشت هزار و سه کم یا زیاده خواهد بود اے
 خدایم کرم این سلسله سلسله خداست و بایست از دست قادری که همیشه کارهای
 عجائب بنماید و از کلدو بار خود رسیده نه میشود که چرا چنین کردی مالک است هر چه خواهد میکند
 از خوف آواسمان و زمین می جنبید و از بیت اول ملک می ازند و مرا و در الهام خود آدم نام نهاد
 و گفت اردت ان استخاف فخلق آدم چرا که میدانست که من نیز مورد اعراض او بعل غشا

من یف فیہا خواہم گردید پس ہر کہ دایمی پذیرد فرشتہ است نہ انسان دیگر مرای پیچ پلین
 است نہ آدمی این قول خدا گفته نہ من فطوبی للذین اجوبونی وما عادونی و اصابونی
 وما افرونی و قبلونی و ما سر دونی اولئک علیہم صلوات اللہ واولئک ہم
 المہتدون و آنچہ آن بخد و نقل مضمون جلسہ مذاہب طلب کردہ بودند پس
 سبب توقف این شد کہ من منتظر بودم کہ خبر سے از مضمون مطبوع نزد من رسد تا بخدمت
 بقربم چنانچہ امر در یک حصہ از ان رسید کہ بخدمت روانہ میکنم و همچنین آیندہ نیز بطور کہ
 وقتاً فوقتاً میرسد انشاء اللہ تعالیٰ بخدمت روانہ خواہم کرد و قبولیت این مضمون ازین
 ظاہر است کہ اخبار ہائے سرکاری کہ بہر خبر سے سر و کار دارند و صرف آن اخبار را اینو لیں
 کہ عظمتی داشته باشند تعریف آن مضمون بنویس کہ وہ اندکہ ماصدا عجاز رسانیدہ اند چنانچہ
 ملطی بنویس کہ چون این مضمون خواندہ شد بر ہمہ مردم عالم محبت طاری بود و بالاتفاق
 نوشتند کہ بر ہمہ مضامین ہمین غالب آمد بلکہ نوشتند کہ دیگر مضامین بہ نسبت آن چیزی
 نبودند پس این فضل خداست کہ پیش ازین واقعہ نور علی نور شد فالحمد للہ علی ذلک و آنچہ
 مخدوم در پاشکویہ شکایت علما و ارقام فرمودہ اند درین بارہ چہ نویس و چہ گویم
 مقدمہ من و ایشان بر آسمان است پس اگر من کاظم دور علم حضرت باری عزائم مقتدری و دعوی
 من کذب و خیانت و جلع است درین صورت از خدا دشمن ترے در حق من کے
 نیست او جلد تر از پنج بکند و جماعت مرا متفرق خواہد ساخت زیرا کہ مقتدری را بر گزینا
 امن نمی گذارد و لیکن اگر من از دو طرف اوستم و بکار آمدم و پیچ خیانتے در کار و بار خود را
 پس شک نیست کہ او انسان تأیید من نخواہد کرد کہ اگر قدیم در تأیید صادقان سنت
 اورفتہ و از لعنت الحق مردم نہ می ترسم لعنت آن است کہ از آسمان ببارد و چون از آسمان

لعنت نیست پس لعنت خلق امر نیست سهل که هیچ راست بازی از آن محفوظ نمانده بزرے
 آن خدوم بکفرت عزت دعا میکنم که محض از سعادت فطرة خود بگنج نماند این عاجز کرده اند
 پس اے عزیز خدا با تو باشد دعا قبت تو محمود با و جزا الله خیر الجزاء واحسن الیک
 والد نیاء والعقبی وکان معک ایما کنت وادخلک الله فی عبادۃ المحبوبین

امین ثم امین امین

ای فرید وقت در صدق وصف بر تو بار و رحمت یار اندال از تو جان من خوش است ای خوشحال در حقیقت مردم معنی کم اند اے مراد و محبت سوی تو هر زبان بالحنه یادم کنند کس چشم یار صدیقی نه شد کافرم گفتند و دجال و لعین بنگر این بازی کنان را چون حسند و سنی را کافر و دادن شرار مائمه تکفیر که از ناحق بود سفله کوفه در کفر نشان لر خیزان کفر باطن داشته نام از تو م خود ببریده اند	با تو باد آن رو که نام او خدا در تو تا بد تو زد دلدار از ل دیدم دی دین قضا الرجال کو همه از روی صورت مردم اند بوی انس آمد مرا از کوسے تو خسته دل از یو - مداوم کنند تا چشم غیر زندقه نه شد بهر قلم هر لیمه در کمرین از حد بر جان خود بازی کند کار جان بازیست تند بهوشیر واپس آید بر سر بلشفت هرزه نالد بجز کفر دیگران خویش را بدتری انگاشته بهتر تکفیرم چپا کوشیده اند
--	---

افترا را پیش بر کس برده اند
 ناگزیر فرد کس زان افترا
 در ره مانسته با انگشتند
 کافر خوانند از جمل و عناد
 بجل نادانی تعصب با نرود
 ما مسلمانی از فضل خدا
 اندرین دین آمده از ما دریم
 آن کتاب حق که قرآن نام است
 آن رسولی که محمد است نام
 هر دو با شیرت اندر پند
 هست او خیر بر سر لا تا م
 ما از دوشیم هر آری که هست
 آنچه ما را دخی و ایمای بود
 زو یا بیسم هر نور و کمال
 اقتدای قول او در جان ماست
 از ملائک و از خبرهای معاد
 آن همه از حضرت احدیت است
 معجزات او همه حق اند راست
 معجزات انبیا سابقین

لواز خیانت با سخن پرورده اند
 ساه و اوجی کافرانکار و مرا
 بانصر ماری را که خود آیمختند
 این بنین کوری بدینا کس مباد
 کین بخود شید و دو چشم شان ربود
 مصطفی ما را امام و مقتدا
 بهم ن از دار دنیا بگذریم
 با ده عرفان ما ز جام دست
 دامن پاکش بدست ما مدام
 جان شده با جان بدر خواهد شدن
 هزیمت را بروش و اقام
 زوشده سیراب سیرابی که هست
 آن نه از خود از همه جا بود
 وصل دل را زل بے او محال
 هر چند ثابت شود ایمان ماست
 هر چه گفت آن مرسل رب العباد
 منکر آن مستحق لعنت است
 منکر آن مورد لعن خداست
 آنچه در قرآن بیانش بالیقین

بر همه از جان و دل ایمان ماست
 یک قدم دوری از ان روشن کتاب
 لیک دو تان را بمغزش راه نیست
 تا نباشد طالب پاک اندرون
 را از قرآن را کجا فهمد کس
 این نه من قرآن همین فرموده است
 که قرآن هر کس را راه بود
 نور را دلند کس کو نور شد
 این همه کوران که تکفیر کنند
 بی خبر اند از هائے این کلام
 در کف شان استخوانی بیش نیست
 مرده اند و فهم شان مردار هم
 الغرض فرقان مدار دین ماست
 نور فرقان می کشد سوئے خدا
 ما چه سان بنیدیم زان دلیر نظر
 روئے من از نور روی اوقات
 چون دو چشم کش نداند آن جمال
 هم چنین عشقم بروئے مصطفی
 نامراد اند از جنبش خبر

هر که انکاری کند از اشقیاست
 نزد ما کفر است و خسران و نباب
 هر دلی اندر آن آگاه نیست
 تا نجوشت عشق بار بی چگونه
 بهر نوری نور می باید بے
 اندر و شرط نظر بوده است
 پس چرا شرط نظر را فرزند
 و از حجاب سر کشته باد و رش
 از رموز پاک قرآن غافل اند
 هرزه گوینان ناقصان ذنا تمام
 در سر شان عقل دور اندیش نیست
 بے نصیب از عشق و از دلدار هم
 او انیس خاطر غمگین ماست
 میتوان دیدن از دور وئے خدا
 به چو روئے او کجا روئے دیگر
 یا قوت از فیضش دل من هر چه یاقوت
 جان من قربان آن شمس انکال
 دل پر دپون مرغ سوی مصطفی
 شد دلم از عشق او زیروز بر +

من که می بینم رخ آن دلبری
 ساقی من هست آن جان پروری
 محو دے ادشداست این روی من
 بسکه من در عشق او هستم نهان
 جان من از جان او یا بد غنای
 محمد اندر جان احمد شد پدید
 فارغ افتادم بدواز غر و جاه
 بر من بن بهمان که من زان آستان
 سر تابد ز آن سر من چون من
 آن منم کاند ر ره آن سروری
 رخ گریه بار و بگوئے آن نگار
 گر همین کفر ست نزد کین وری
 کافرم گویند و جلال و حسین
 این طبیعت بای شان چون سنگ است
 کارایان هر زمانی افزاست
 دل پراز خفت است و باطن پزر شتر
 صحت نیست چو باشد در دے
 بشرارت با منی بند میان
 لیکن این بے باکی و ترک حیای

جان نشاتم گرد و بد دل دیگرے
 هر زمان مستم کندها ساغری
 بوی او آید ز بام و کوئے من
 من هانم من هانم من هان
 از گریه بام عیان شد آن دکاچه
 اسم من گردید آن اسم و حید
 دل ز کف دانه فرق افاده کلاه
 تا فتم سراسر این چه کذب فاسقان
 لعنت حق بر گمان دشمن
 در میان خاک و خون بینی سری
 آن منم کا دل کند جان را نثار
 خوش نصیبی آنکه چون من کافری
 من ندانم این چه ایمان است و دین
 در بر شان گردے بودی کجاست
 یارانیان هر دے حرص و هواست
 صحت نیست از ایشان دور تر
 بر گل صدق افتد چون بلبلے
 ترسد اندانای اسرا و نهان
 افزا برداشت ابرافسترا

این نه کار مومنان و اتقیاست
 هر که او هر دم پرستار هوا
 خویشتن را نیک اندیشیده اند
 اتباع نفس اعراض از خدا
 بکره زینسان خبت در جانش بود
 من برین مردم بخواندم آن کتاب
 هم خبر بایش کردم آن رسول
 لیکن اینان را بحق روئے نبود
 کافر گفتند و رو با تافتند
 اندر اینان خوب گفت آن شاه دین
 بر زبان قرآن مکر در سینه ما
 دانش دین نیز لاف است و کذاف
 جا پلان غافل از تازی زبان
 که برشان چون تالمال خود رسیده
 دشمنان دین جو شمر نابکار
 تن همی نذر دل و جان بنسجم
 مکر با بسیار کردند و کستند
 لیکن آن امری که هست از آسمان
 هر که آید و بکار و بار حق +

این نه خوئے بندگان با صفاست
 من چه سان و انعم که ترس از خدا
 بای این مردم چه بد فهمیده اند
 بس همین باشد نشان اشقیا
 کافر میگویی ایمانش بود
 کان منزه او قناد از آرتیاب
 کو صدوق از فضل حق پاک از فضول
 پیش گر گئی همیشه چه سوء
 آن یقین گوید ادم بشگفتند
 کافران دل بدون چون مومنین
 حب دنیا هست و کبر و کینه ما
 پشت بنمودند وقت هر صاف
 هم ز قرآن هم ترا سر از تنان
 غیرت حق پرده ها گئے خان درید
 دین چو دین العابدین بسیار دزار
 چون خیانت های ایشان نیگرم
 تا نظام کار ما به هم نشند
 چون زوال آید بعد از حاسدان
 اوستاده از پے پیکار حق

قانی ایم و تیرا تیر حق است
 صادقی دارد پناه آن یگان
 هر که بادست خدا پیچیز کین
 ای بسا نفس که همچو طبعم است
 آدم بروقت چون ابر بهار
 آسمان از بهر من بار و نشان
 این دو شاهد بهر من استاد اند
 های این مردم عجب کور و کر اند
 این چنین اینین چسرا با لاپزند
 او چو بکس سر بانی میکند
 غرقش بخشد ز فضل و لطف وجود
 من نه از خود ادعائی کرده ام
 کار حق است این نه از مکر بشر
 آن خدا کین عاجز و راجیه است
 مردم دجنان پس از مردن رسید
 سبل عشق دلبری پرند در پود
 من ندارم مایه کردار هساد
 بهر من شد نیستی طور خساد
 رو بد و کردم که آن روی دوست
 در دو عالم مثل اورزی کجا است

صید ما در اصل تخنیه حق است
 دست حق در آستین او نشان
 بیخ خود کندد چو شیطان لعین
 کار او از دست موسی برجم است
 با من آمد صد نشان لطف یار
 هم زمین الوقت گویان هزریان
 باز در من ناقصان افتاده اند
 صد نشان میبندد غافل بگذرد
 یا مگر زان ذات بچون منکنند
 از زین آسمانی میکند
 مهر و مهر پشش آورد در سجود
 امر حق شداقت دانی کرده ام
 دشمن این دشمن آن دادگر
 رحمتش در کوئی مابار بده است
 گم شدم آخر رنخه آمد پدید
 غالب آمد رخت مارا در ربود
 عشق چو شید و از دشت کار با
 چون خودی رفت آمد آن نور خدا
 هر دل فرخنده مائل سوے او است
 جز مگر کولیش دگر کوئی کجا است

آن کسان که کوچه و عسافل اند
 خلق و عالم جمله در شور و شراند
 آن جهان چون اند بر کس ناپدید
 راه حق بر صادقان آسان ترست
 هر که جوید وصلش از صدق و صفا
 صادقان را می شناسد چشم یار
 صدق می باید بر اے وصل دوست
 صدق درازی در جناب کبریا
 صدوری سه و دیکشاید صدق
 صدق و زان را همین باشد نشان
 دوخته در صورت دلبر نظر
 کار عقلی با عمل با بسته اند
 از سخن ها می شود این کار و بار
 علم را عالم بسته دارد و راه
 اگر بعلم خشک کارے دین بجا
 یار ما دارد بباطن با نظر
 هست آن عالی جنابی بس بلند
 زندگی در مردن و عجز و بکاست
 همان کار در کس تا جان رسد

از سگان کوچه ها کمتر اند
 عاشقانش در جهان دیگر اند
 از جهان آن که در دین بختی چه دید
 هر که جوید دامنش آید بدست
 ره دهندش سوئے آن رب السما
 کید و مکر اینجا نئے آید به کار
 هر که بے صدقش جوید حق دوست
 آخرش می باید از یمن و نا
 یار رفته باز می آید بصدق
 کز پئے جانان بکف دارند جهان
 و از شمار دست مردم بے خبر
 رسته آن دلما که بهر ش خسته اند
 صدق می باید که تا آید نگار
 بت پرستی ها کند شام و بگاه
 هر لیمے راز داردین بدست
 بان شوند نازان تو با خنجر و دگر
 بهر وصلش شور و باید فلکند
 هر که اقتدا است و آخر بخت است
 کی فغانش تا در جهان رسد

هر که ترک خود کند یا بد خدا
 لیک ترک نفس کے آسان بود
 تانہ آن بادی فرد بر جان ما
 تانہ آن بادی فرد بر جان ما
 کے درین گرد و غبار خاسته
 تانہ قربان خدای خود شریک
 تانہ شریک از وجود خود بدون
 تانہ بر مارگ آید صدمه زار
 تانہ ریزد هر پرو بالی که هست
 بد نصیب آنکه و تشش شیدا
 از غر و مندان مرا انکار نیست
 تانہ شد عشق و سودا و جنون
 چون نمان است آن غریزی مضم
 آن رہے کو عاقلان بگزیده اند
 پرده با بر پرده با افراخت
 ماکه باد یار در و تافستیم
 ترک خود کردیم بهر آن خدا
 اندرین ره در بر بسیار نیست
 گزیده خواندی مرا از فضل و جود
 از نگاه این گدرا شاه کرد

چیست وصل از غش خود گشتن جد
 مردن و از خود شدن یکسان بود
 کور باید وره اسکان ما
 میتوان دید آن رخ آراسته
 تانہ محو آشنائی خود شریک
 تانہ گرد و پزهرش اندرون
 کے حیات تازہ بابیم از نگار
 مرغ این ره لاپر بدن مشکل است
 یار آترده دل اغبار شاد
 لیکن این ره را وصال یا نیست
 جلوه نماید نگار بے چگون
 هر کسے را بے گزیند لاجرم
 از تکلف روی حق پوشیده اند
 مطلب نزدیک در انداخت
 از ره عشق و فنایش یافتیم
 از فناء ایدر آمد یقینا
 جان بخوابد دلش دشوار نیست
 صد فغولی کردی بی سود بود
 قصه های راه ما کو تاہ کرد

راه خود برین کشود آن دستان
 هر که در عدم زمین ماند جدا
 پزند نور دستان شد سینه ام
 پیکرم شد پیکر یار ازل
 بسکه جانم شد نهان در یار من
 نور حق داریم زیر چادری
 احمد آخر زمان نام من است
 طالب راه خدا را مسترده باد
 هر که رایاری نهان شد از نظر
 هر که جوین نگاری مے بود
 می دور هر سو همی دیوانه دار
 هر که عشق دلبری در جان او
 عشق چون آمد قرار از دست رفت
 عاشقان را صبر آرا مے کجا
 هر که را عشق بیخ یار مے بود
 فرقتش گزافا قے افتد
 یک زمانے زندگی بی روی یار
 باز چون ببیند جمال رد مے او
 می زند در دامش دست از چو

دانش زانسیان که گل را باغبان
 می کند بنفس خود جور و جفا
 شد ز دست صقیل آئینه ام
 کار من شد کار دلدار ازل
 بوئے یار آمد ازین گلزار من
 از گریه یاتم بر آسود لبی
 آخر این جا مے همین جام من است
 کش خدا نبود این وقت مراد
 از خبر داری همی پرسد خبر
 که بیک جاییش فراری مے بود
 نا مگر آید نظر آن روئے یار
 دل روستش او فتد از هجو دست
 هوش دل بر پریه کار از دست رفت
 توبه از روئے دلار مے کجا
 روز و شب با آن رخس کار مے بود
 در تن و جانش فراقے افتد
 می کند بر دے پریشان روزگار
 می دود چون بجو اسی سوئے او
 که فراق شد دلم مے یار خون

گل بجوید جاسے اوچون — بلبلے
 کس سین خمیند که گردد و شکر
 خود بر آرم روشنی از خویش تن
 پنج شقوت نخوت و خاسے بود
 سرنگون افگند در چاه ضلال
 هر که حُبست از صدق دل آفریانت
 آبر و ریزد ز بهر دے یار
 کم شود تا کس رہے بنمایرش
 پخته داند این سخن را دالسلام

این چنین صدق اربود اندر دے
 گر تو اقی با دو صد و دو نقیب
 تا فتن رواز خوتا بان که من
 این همه آثار ناکا — مے بود
 عالمے را کور کرد است این خیال
 سوکے آبے تشنه را باید شافت
 آن خرد مندی که جوید کوکے یار
 خاک گرد و تا هو ابر باید شش
 بے عنایت خدا کارست خام

این همه که از خامه عاجز بیرون آمد از حال است نه از قال و از جوشیدن است نه از
 تکلفات کوشیدن اکنون آن به که تخفیف تصدیق کنم آنچه در راست خدا در دل شما
 السلام کند دل را بدل راه دید از کمرے اخویم مولوی حکیم نور الدین صاحب السلام علیکم
 اوشان بند کرد خیر آن کرم رطب اللسان می مانند عجب که اوشان در اندک صبحتی دلی محبت
 و اخلاص بآن کرم پیدا کردند چندی بار این خارق اماران مخدوم ذکر کرده اند که مرا یک درود
 شریف برائے خواندن ارشاد فرمودند که ازین زیارت حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم
 خواہد شد چنانچه همان شب مشرف بزیارت شدم والسلام

الوقت — خاکسار غلام محمد قادیان ۱۱۔ رمضان شریف ۱۳۱۴ هجری المعانی
 یوم یکشنبہ بعد از آن حضور خواجہ البقاہ الدتعالی بقابہ فرمودند کہ منشی احمد انصاری
 مرحوم مدنیانی مرید حضرت خواجہ محمد سلیمان تونسوی است رضی اللہ تعالیٰ عنہ

مگر حضرت ایشان صرف بیعت دارد آنچه محال فقرے باشد همه از حضرت امام علیہ السلام
صاحب نقشبندی سکنہ رتہ چمن طور پنجاب کہ نہایت صاحب کمال بودند سید داشت
پیر برادرشان را سیدانست و خود را ہم نقشبندے سیکو بایند و این منشی احمد جان صاحب
در علم توجہ نہایت دخل داشت بلکہ دین باب سے اجتہاد کردہ بود و ابتدا آن چنان
حال داشتے کہ اگر در راہ رفتی مرغ گرانیدہ بقفا و پس پشت نظر کردی سہ سہ و چہار چہار کس
از توجہ دے بزمین طپان می بودند و در سلب امراض و زیارت کنانیدن شاخ
کرامت زیارت حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم طریقہ ہائے توجہ بسیار وضع کردہ بود
بعد از آن فرمودند کہ مرا سگفت کہ این طریقہ توجہ پنج نیست اتا یک طریقہ توجہ دیگر بہست کہ
آن بطرف حق واصل میکنند اگر آن قسم توجہ کردہ شود آن بہتر است بعد از آن
فرمودند کہ این منشی احمد جان صاحب بود ہیانی صاحب بدیع نہایت معتقد مرزا صاحب
بود تا آنکہ ہمہ فرزندان و مردان و زنان و اغزہ دے مرید مرزا صاحب شدہ اند چنانچہ

مرزا صاحب درین خط نوشتہ است مقبوس چیل و چہارم
بوقت عشا و شب پنجشنبہ پانزدہم از رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجری
المقدس دولت پائے بوسن زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست
میسر گردید حضور خواجہ ابقاہ الدتعالی بقا ہ نماز عشا و تراویح حسب دستور بجا آمد
گنہ زد و سہ سپارہ از قرآن شریف در تراویح شنیدند ناگاہ ہر کس بر ذائق خویش آمد
حضور خواجہ ابقاہ الدتعالی ہم چنان شاغل بجا ماندند مقبوس چیل و پنجم
بوقت عصر روز دوشنبہ نوزدہم از ماہ رمضان شریف سال سیزدہ صد و چہار دہم ہجری
المقدس دولت پائے بوسن زیارت حضرت اقدس کہ از ہمہ عبادات فاضلتر است

البقاء اللہ تعالیٰ ببقائے بنہایت متوجہ و خورسند گردیدہ ہمدرد حرف و لفظ بلفظ سماع
 فرمودند و در بعض بعض جا اصلاح نیز نمودند چنانچہ در بعض مقامات کہ بیاض آگندہ بود دم آنجا را
 بعبارت معمور نمودند الحمد للہ علی ذلک **مقیوس بیتجاہ و ششم** بعد از نماز روز شنبہ
 بتاریخ بیست و ہفتم از ماہ رمضان شریف المبارک سال سیزدہ صد و چہار و ہجری المقدس
 دولت پائے بوس و زیارت حضرت اقدس کہ عبادتے و سعادتے بہتر ازین نیست میسر
 گردید اندرین اثنا حافظ مگون سکنتہ حد و دگر شری اختیار خان بہ نسبت مرزا غلام احمد صاحب
 قادیانی منقطع و ناسزا گفتن آغاز کرد ہمیکہ چہرہ انور حضور خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ ببقائے
 متغیر گردید و ہر آن حافظ بانگ زرد در جہر نمودند و عے عرض کرد کہ قبلہ چون حالات و صفات
 حضرت عیسیٰ بن مریم علیہ سلام و اوصاف ہمدی موعود در مرزا صاحب یافتہ نمیشوند چگونہ
 اعتبار کنیم کہ دست عیسیٰ و ہمدی حضور خواجہ البقاء اللہ تعالیٰ فرمودند کہ اوصاف ہمدی
 پوشیدہ و پنهان ہستند آنچنان نیستند کہ در ولماے مردم نشستہ است چو عجیب گزین
 مرزا صاحب غلام احمد قادیانی ہمدی باشد چہ در حدیث شریف آمدہ کہ دوازده و جلال اند
 پس چندان ہمدی اندوز حدیثی دار و شدہ است کہ عیسے و ہمدی یکے است بعد از ان
 فرمودند کہ بشرط نیست کہ ہمہ علامات ہمدی موافق خیال و فہم مردم کہ در ولماے خود
 پیدا شدہ اند ظاہر شوند بلکہ حافظ امر دیگرے است اگر چنین بودی کہ مردم خیال میکنند
 پس اورا ہمہ خلق ہمدی برحق دانستہ با دایمان آوردن چنانکہ پیغمبران کہ امت ہر نبی چند
 گردہ شدے بر بعضے کسان کہ حال آن پیغمبر بکشوف شدے پس آئنا ایمان
 مے آوردند و بر بعضے کسان حال آن پیغمبر مشتتہ مے شد و بر بعضے کسان
 ہرگز حال آن پیغمبر بکشوف نہ مے گشت ازین سبب ہمین گردہ انکار

انکار آورد و کافر شد اگر ترجمه امت بر غیر حال آن پیغمبر مکشوف شد همه مسلمانان بودند
 چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که اوصاف و علامات آنحضرت معلوم در کتب سماویہ و کتب و مؤلف
 بودند چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر شد و مبعوث گردیدند بعضی علامات را مطابق
 بنماز و قم و هم خود بانیاقت پس بر آن کسان که امر آنحضرت مکشوف شد و نشان ایمان آوردند و بر آن
 گروه مکشوف نشد انکار کردند هم چنین است حال مہدی پس اگر ذرا صاحب مہدی باشد
 کدام امر مانع است بعد از آن کتاب نجات الانس طلب فرمودند این بنده را قم حرف بیت
 و کتاب را برداشته پیش حضور پنهان در آن کتاب مقامی میداند آگاه این فائده بیان فرمودند که
 حضرت شیخ ابوسعید ابوالخیر رضی الله تعالی عنه می فرمایند که من کودک بودم روزی بقصد نماز
 جمعه همراه پدر بزرگوار خود بخرم در اثناء راه شیخ ابوالقاسم بشده یاسین رضی الله تعالی عنه
 رسیدند پدرم پرسیدند که اے ابوالخیر این کودک از آن کیست پدرم گفت از آن من است
 شیخ ابوالقاسم بروی من نظر کرده چشم پرک نموده فرمودند که بابا ابوالخیر من بنی توانستم ازین
 جهان بزمی بگذریم جاے خالی می دیدم و در ویشان ضائع میشوند اکنون که پس ترا دیدم این
 گشتم که ولایت باین کودک را نصیب نخواهد بود هرگاه از نماز جمعه فارغ شدیم در صومعه شیخ
 ابوالقاسم رضی الله تعالی عنه قسم دادم پیش حضرت ایشان پیش قسم در آن صومعه طائی بود بلند
 پدرم را فرمودند که ابوسعید را بردوش بردار تا قرصی که در آن طاق نمانده شده است فرو بگیرد
 آنگاه پدرم را برگرفت من دست را در آنکده قرص را از آن طاق بلند برداشتم قرص
 جبین بود که گرم که گرمی اش با دستم نیز محسوس می شد پس آن قرص را از من گرفته در نیمه کردند
 یک نیمی را خود بخوردند و دیگر نیمه را دادند و فرمودند که تو بخور پدرم را هیچ ندادند پدرم گفت اے
 شیخ سبب چیست که از آن قرص تبرک نصیب من نکردی شیخ ابوالقاسم فرمودند اے

و نود و هفت و حرف را بمزده هزار هفت صد و نود و سه حرف را یک هزار و پانصد و نود
 و حرف سین پنجاه و هشت صد و نود و یک حرف شین و دوازده و صد و پنجاه و سه حرف
 صاد و دوازده و سیزده و حرف حنا و یک هزار و ششصد و هفت حرف طاء
 یک هزار و دو صد و هفتاد و چهار حرف ظا و هشتصد و چهل و دو حرف عین نه هزار و دو صد
 و بیست و حرف غین و دوازده و صد و هشت حرف فاشست هزار و چهار صد و نود و نه
 حرف قشش هزار و هشت صد و سیزده حرف کاف نه هزار و پانصد و بیست و حرف لام
 سی و سه هزار و چهار صد و سی و دو و حرفمیم بیست و شش هزار و پانصد و سی و پنج حرف
 نون بست و شش هزار و پانصد و شصت حرف وا و بست و پنجاه و پانصد و سی و شش
 حرف با و نوزده هزار و هفتاد و حرف یا و بست و پنجاه و نه صد و نوزده و فتحات در تمام
 قرآن شریف پنجاه و سه هزار و دو صد و چهل و سه وضعات هشت هزار و هشت صد و
 چهار کسرات سی و نه هزار و پانصد و هشتاد و دو و لقا ط یک لکه و پنجاه و شش صد و شهاد
 دیک و مدت یک هزار و هفتصد و هفتاد و یک و تشدیقات یک هزار و بست و پنجاه
 و سه مقبوس پنجاه و نه هم بوقت نظر در شنبه بتاریخ پنجم از ماه شوال سال سیزده
 صد و چهار دهم حجری المقدس دولت پاسه بوس زیارت حضرت اقدس که عبادت
 و سعادت بهر تازین نیست میسر حضور خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقایہ و نفعنا و ایام
 ببقایہ نماز نظر را گذارده بتلاوت قرآن شریف شاغل بودند بعد از آن خط که از
 جانب حضور اقدس خواجہ ابقاہ اللہ تعالیٰ ببقایہ بطرف مرزا غلام احمد صاحب قادیانی
 نوشته شد نشی پیش کرد حضور اقدس آنرا مطالعه نموده فرمودند کہ ہر من زدہ ارسال کنید
 آن خط این است۔ تجرمت جناب مرزا صاحب عالی مراتب مجموعہ محاسن بکیران

مستجمع اوصاف بے پایاں مکرم معظم برگزیده خداے احد جناب مرزا غلام احمد صاحب
 متع السد الناس ببقائه و تخریقه بقاءه و النعمه بالائه - پس از سلام مسنون الاسلام دشوق تمام
 دو عالمے اعتلائے نام دار تقاے مقام واضح و لایح باد نامہ محبت ختام الفت شکامه شجون
 مهر بانی هاسے نامہ مع کتاب رسیده سیده چهره کشاے ستر ارازه و فرحت بی اندازه
 گشت بخفی میباد که این فقیر از بدو حال خود بتقاضاے فطره در عسر بدیه با اقتادون
 و بے ضرورت قدم در مفارک منافشان نهادن پسند ندارد و چندانکه می تواند خود را
 از داخل طوفان ترعاع بے معنی برے آرود چون اکثر مردم را موافقت هوا از طلب
 حق بازداشته است و تعصب مجاری تحقیق را بجا ک جهل فرا بناشته بران بکنه
 گفتار با نارسیده و غایت کار با نادیده غوغاے بر می انگیزند و همان غبار جهالت
 که بهواسے عناد برداشته اند بسر خویش می پهنیرند و در نه شمره کار با برنیت صحیح است
 و دلالت کنایات ابلغ از تصریح پوشیده نماز که درین جزو زبان کسانے از علماے
 وقت از فقیر مطالبه جواب کرده اند که همچو کسی را یعنی آن صاحب را که باتفاق علما چین و
 چنان ثابت شده است چرا نیک مرد و پداشته اند از چه رود در دے حسن ظن داشته
 چل تحریر ایخان مملو بود از جوش و ترکیب الفاظ ایشان با برق طیش با هم آغوش نظر برانکه
 صفایین خان بر غلیان رهما گواه است و برنیت هر کس خدای نه انا ترا گاه دیه
 هیچ کس گمان بد برون شیوه اهل صفایست و بے تحقیق کسی را منافق یا مطیع نفس
 دانستن روائے فقیر را در کارشان هم گمان بد برون گران می نمود و ندیراندا گزینست صادق
 داشته باشند غلط شان بمنا به خطای الاجتهاد خواهد بود و در نه گوش محبت نیوش بر قدر
 از غایت کار آن مکرم ذخیره آگاهی انپاشت دل الفت شامل زیاده از ان در خلاص

افزون که داشت دعاست از عنایت حق سبب بهتر پیدا آید و ساعتی بنکوردی نماید که
 حجاب مهادت جسمانی و نقاب مسافت طولانی از میان برخیزد بعد از آن ذکر از
 حال مرزا صاحب در میان آمد حضور خواجا بقا اله تعالی بقیاء از مولوی حامد صاحب
 شد انومی که حاضر نشسته بود پرسیدند شنیده آید که مرزا صاحب دعوی عیسویت
 کرده و عیسی دقت خود است حضور خواجا بقا اله تعالی
 بقیاء فرمودند آری همه اولیا اله عیسی اند و هندی اند همه چیز هستند نگاه کتاب
 انوار الرحمن را که مفوظ حضرت شاه عبدالرحمن لکهنوی است رضی الله تعالی عنه کشاده دید
 و فرمودند که صاحب این مفوظ را عادت است که نام هر دلی را که ذکر میکند لفظ علی بنیاد
 علیه الصلوة والسلام می تولید ازین معنی نهایت حظ و لذت می آید انگاه ششخصه عرض کرد
 یا حضرت پس من مفرور شده است لفظی فرماید تا کن اگر بخیت باز آید حضور خواجه
 بقا اله تعالی بقیاء فرمودند یا جامع الناس لیوم لا ریب فیہ اُر دعو علی صلاتی
 یکصد بار و اول آخرش درود شریف بعد از نماز فجر می خوانده باش مقبوس شش قسم وقت ظهر
 روز خیمین هفتم از ماه شوال سال سیزده صد و چهاردهم حجری المقدس که عبادت و سعادت
 بهتر ازین نیست حاصل گشت چند کتب مثل سوار السبیل و شرح گلشن راز و کلمه الحق
 و مصباح الهدایه پیش خود داشته اند بعضی را خود بدو ملت میخواندند و بعضی را دیگر
 میخواندند و حضور سماع می فرمودند پس آنچه حدیث اشنا بر زبان حق ترجمان رانده اند نوشته
 می آید حضور خواجا بقا اله تعالی بقیاء و نفعنا و ایاکم بقیاء فرمودند که در توحید ایا فی
 انبیاء علیه السلام و اولیا و کرام و دیگر عامه مومنین تساوی و برابر هستند نگاه فرمودند که
 منتها مقام جمیع انبیاء و اولیا در توحید مرتبه توحید عالی است و درین مرتبه نیز رسوم شریعت

گفت گفت صاحب بس را با سوختی سینه کون
 کون طیری پی دس یاروی غزاقرب جلالورید کون
 یارود بری فی بهال پریری کن کن گمکیان عین
 کربم الله صاحبان لیا سبق قرآن
 کیتا اوسی الف تهمین و حدت آن ظهور
 صاحبان رات معراج دی ساندل بل یاریری
 تون کی بچه دین قاضیا کسران والی ذات

مین بملری بس گفت که جس گشت پر گشت هو
 نیطی دسدانے دسدانانین گوندری مری دیر کون
 یاروی بات انوکمی و حیدر باهر گفت شنیدن کون
 قامت مرزه یاروی نیس الف چچمان
 جبت دل دیدان بهال دی اوت دل دس نور
 مرزادی لغاتون کیش رب سہی
 کیکر کونی جاندارب دی ذات صفات

بعد از ان - اسے مہ خوش لغات سلام علیک گفتند آنگاہ ختم خواندہ شد حضور خواجہ
 بقاہ السد تعالیٰ ببقاہ در موعہ خاص بخدا شاغل ماندند و با ہمہ غلامان بردشا ق لبش
 آیدیم مقبوس ہشتاد و سوم بوقت ظہر روز جمعہ چارم از ماہ ذی الحج سال سیزدہ
 صد و چہار دہم ہجری للقدس دولت پاسے بوس و زیارت حضرت اقدس کعبادتے
 و سعادتے بہتر ازین نیست ہمیشہ چند اوراق مسودہ جلد دوم از مقابیس المجالس
 نوشتہ ہمراہ خود میداشتہم حضور خواجہ بقاہ السد تعالیٰ ببقاہ و دفعنا وایاکم ببقاہ
 آنرا دیدہ فرمودند کہ بخوان پس از ترجمہ عبارت عالیس البیان تا مقبوس سی و یازدہم
 برخواندم ہمہ را بتوجہ تمام سماع نمودند و بنہایت تحقیق تصحیح فرمودند آنگاہ ناظر را عجایب
 گذاردند بعد از ان مولوی غلام دستگیر قصوری کہ بجز غلام احمد قادیانی نمی لغت
 کمال میداشت دبر دے فتاویٰ کفر نوشتہ بود بسیار دآداب بجا کردہ نشست
 و چند کتب از مصنفات مرزا غلام احمد قادیانی کہ دخیل میداشت پیش نهاد از ہر یک
 کتاب مقاماتے را کہ نشان کردہ بود پیش گاہ حضور خواجہ بقاہ السد تعالیٰ ببقاہ و دفعنا

وایا کم بلاقه یک بیک بر میخوانند و میفکند که برینند که این جا تو همین حضرت علی السلام
 و این جا ابانت دیگر انبیا علیهم السلام کرده است و حقیقت حال آنست که مرزا صاحب
 جسته و نصارا و سیودانرا بخیل و تورات که هر دو محرف اند از ان کتب این النوع مذمات
 مفهوم میشوند در کتب خویش نوشته بود دیگر مولوی را اطلاع بر این معنی نشده است
 ازین جهت پیشگاه حضور نکویش مرزا صاحب بیان کرد اما حضور خواجه ابقاه الله
 تعالی همه تقاریب را در شنیده هیچ جوابش فرمودند **بعد از ان** مولوی غلام مختار
 عرض کرد که قبله آنچه مرزا صاحب نوشته است او میگوید نصارا را که آنچه در انجیل و
 تورات شما که محرف از نوشته شده است که یسوع ابن اسد است و بتلیث و کفار
 قائل شده اید و دیگر قیاح و ابانت که نسبت یسوع و دیگر انبیا علیهم السلام را بخیل و
 تورات بر می آیند بر سرستان است و این چنین یسوع نیز مفروضی است و آنحضرت
 عیسی علیه السلام که از نبوت او و اوصاف او و معجزات او قرآن شریف خبر میداد
 عبد الله است و ادنی اسد است و او نور چشمان ماست پس مناسب است
 که دین این یسوع را که شما در دین خود قرار داده آید بگذارید و ترک کنید و در حق حضرت
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم سب و تم و تحش نگویید و دین اسلام و اقول انبیا
 در دین این یسوع مفروضه شما را زیاده تر نکویش خواهم کرد حضور خواجه ابقاه الله تعالی
 فرمودند که این چنین است **بعد از ان** مولوی غلام دستگیتند که عرض کرد
 که آن خط که حضور بنام مرزا صاحب قادیانی نوشته اند مرزا صاحب آن خط حضور را در
 کتاب خود ضمیمه انجام آتم نوشته طبع کنانیده است و در اخبار نیز آنرا مطبوع کنانیده
 در اطراف عالم شائع گردانیده است و آن خط حضور را سند قوی بر حقانیت خویش

و محبت برب علمائے و صلحائے تمام روئے زمین گرفته است و میگوید که بینیند
 که این چنین شیخ اکبر و عظم که مقتدای تمام جهان است بر صحت حال من اقرار دارد و مرا
 از عباد الله الصالحین دانند پس حضور را باید که با درسه و کار نذرند و بعلمائے جهان حمایت
 فرمایند بدین طریق که برین طریق که برین فتاوی که با بررد و انکار و نوشته ایم حضور بفرموده
 خود نویسد که حضور خواجه البقاه الله تعالی سبقت برین فتاوی که اولاً دستخط خود نه کردند بعد از
 حضور خواجه البقاه الله تعالی سبقت فرمودند که عبد الجبار و عبد الحق که آنهارا مردم دهبانی میگویند
 نزد من خطوط فرستاده بودند که شما مرزا صاحب قادیانی را چرا من عباد الله الصالحین
 نوشته انچه من در جواب او شان نوشتم بود کمین چنانچه مرزا صاحب را من عباد الله الصالحین میدانم شمارانیز
 من عباد الله الصالحین می انگارم اگر چه شمار مردم دهبانی بخوانند بعد از ان نماز عصر را بجماعت
 گذاردند و مولوی غلام دستگیر برخواست و بروثاق خود بر رفت انگاه حضور خواجه البقاه الله
 تعالی سبقت فرمودند که مولوی غلام دستگیر دیگر مولویان و علمائیز بر حق هستند چه ایشان بهم
 جهت دین و شریعت جوشش میکنند و کوشش میسازند و همین علمائے بودند که
 همچون شیخ منصور راضی الله تعالی عنه را برادر کشیدند انگاه فرمودند که مرزا غلام احمد
 قادیانی بهم بر حق است و در معامله خود راست و صادق است و بهشت پاس در عباد
 حق سبحانه غرق است و حجت ترقی اسلام و اعلائے امر دین متعالی بیکان است
 هیچ امر در روئے مذموم و قبیح نمی بینم اگر دعوی مهدویت و عیسویت کرده است آنهم
 ازان امر است که جائز است از مقبول شخصت و بهتم این جا هر چه مردم گردیده است
 استحضار آن زمان است که حضور خواجه البقاه الله تعالی سبقت و دفعنا وایاکم بقائه
 بتغریب دعوت نواب صاحب صادق محمد خان عباسی والی ریاست بهاولپور که مرید